

# جهانی سازی به معنی تجارت آزاد نیست\*

دیوید مک نالی

ترجمه علیرضا ثقفی\*\*

«جهانی سازی مربوط به تجارت نیست بلکه درباره حق افرادی است که کار تجارت انجام می دهند، به هر ترتیب و هر جا که می خواهند!»<sup>۱</sup>

یکی از بیانات تکراری طرفداران جهانی سازی این است که مخالفان خود را «ضد تجارت» بنامند. برای مثال روزنامه اخبار ایالات متحده و جهان اعتراض کنندگان سیاتل را چنین به استهزا می گیرد که گویا گفته اند ما تجارت نمی خواهیم. در همین راستا مقاله واشنگتن پست با این جمله شروع می شود: «یک ارتش چریکی از فعالان مخالف تجارت، کنترل شهر سیاتل را امروز به دست گرفتند.» و یک تاجر نویسنده برای روزنامه جهان و ارتباط نوشت: «مخالفان تجارت آزاد قهوه می نوشند یا در زمستان سبزی های تازه می خورند. درحالی که بدون تجارت، آنها قادر

---

\* مقاله، بخشی از کتاب another world is possible نوشته David MC Nally است که در سال ۲۰۰۲ به طبع رسیده است. شایان ذکر است که از درج بخشی از مطالب پایانی مقاله به علت رویکرد ریزنگر به مسائل درون ایالات متحد و دور شدن ذهن از موضوع کلان "جهانی سازی"، با اطلاع مترجم محترم و با مسئولیت فصلنامه، صرف نظر شده است.

\*\* کارشناس فیزیک کاربردی

۱. وزیر کشاورزی سابق کانادا (Eugene Wholan)

نخواهند بود از این مواد غذایی در کانادا لذت ببرند.» طرفداران جهانی سازی که به تجارت به عنوان هدف نهایی نگاه می‌کنند، تمایل به گسترش سریع آن در سطحی وسیع دارند و می‌گویند که جامعه بشری به وسیله تجارت، تقسیم کالا و دانش پیشرفت می‌کند. آنها اظهار می‌کنند که نظریه پردازان ضد تجارت، فرهنگ و تمدن بشری را تخریب می‌کنند. برای مثال رئیس سازمان تجارت جهانی<sup>۱</sup>، مایکل مور اظهار می‌کند که «تظاهرات سیاتل پوششی برای تمام بدیهای قرن بیست و یکم است.»

اگر آنها استدلالی چنین قوی دارند، چرا نمی‌توانند مانع حرکت جنبش عدالت‌خواهی جهانی شوند؟ چرا نمی‌توانند با این افکار مقابله کنند؟ جواب مختصر این است که بحثهای مربوط به تجارت نادرست است و نظرات طرفداران جهانی سازی باید بیشتر شناخته شود. به علاوه، فعالان طرفدار عدالت جهانی، مخالف مبادله کالا و خدمات در سراسر جهان نیستند، آنها نمی‌خواهند که مانع تبادل کالاها در میان ملتها شوند. آنچه با آن مخالفت می‌کنند چارچوبی است که تولید و تجارت جهانی در آن قرار دارد؛ مسیری است که اقلیت را قدرتمند و اکثریت را تحت ستم قرار داده و فقیر می‌کند.

جهانی سازی شرکتها و موافقتنامه‌های اقتصادی به گونه‌ای طراحی شده که چندان با تجارت کاری ندارد و آگاهترین نخبگان ثنولیرال این مسئله را بخوبی می‌دانند. برای اثبات این مطلب، مختصری به اسطوره‌هایی که جهانی سازی در آن مسیر گسترش یافته، نظری می‌اندازیم.

### اسطوره جهانی سازی تجارت جهان

در میان اظهارات اساسی که طرفداران جهانی سازی بیان می‌کنند، این نکته وجود دارد که در دهه‌های اخیر رشد بی سابقه‌ای در تجارت جهانی مشاهده شده است. و در نتیجه آن، ما در حال حرکت به سمت جهانی بازتر هستیم. هیچ یک از این ادعاها به طور واقعی قابل اثبات نیست. سرمایه‌داری از آغاز، در قرنهای ۱۶ و ۱۷ تلاش کرد از استثمار مردم و منابع طبیعی سراسر جهان بهره‌مند شود. حرکت جهانی عظیم، پنبه، شکر، تنباکو و بسیاری چیزهای دیگر از آفریقای به برده کشیده شده، ثروت سرمایه‌داری را انباشته کرد. به استعمار درآوردن سرزمین‌های وسیعی از

1. World Trade Organization (WTO)

جهان، سرزمین‌های دور، هند و... سکنه بومی شمال و جنوب امریکا، چین و بیشتر آفریقا، حوزه‌های اصلی توسعه سرمایه‌داری بود. در اینجا تنها به این مسئله می‌پردازم که سرمایه‌داری همواره جهانی بوده است. صد و پنجاه سال قبل کارل مارکس این مسئله را در بررسی سرمایه‌داری مدرن بیان کرد. در مورد ظهور طبقه سرمایه‌داری یا بورژوازی و سیستم جدید اقتصادی آن، مارکس چنین نوشت:

«کشف امریکا، دور زدن دماغه امید نیک، زمینه جدیدی را برای رشد بورژوازی به وجود آورد. بازارهای چین و هند شرقی، استعمار امریکا، داد و ستد با مستعمرات ... تجارت، کشتیرانی و صنعتی را به وجود آورد که هرگز قبل از آن دیده نشده بود ...

بورژوازی با تکیه بر استثمار بازار جهانی، وضعیت تولید و مصرف بین‌المللی را در هر کشور به وجود آورده است ... همه صنایع ملی که در قدیم تأسیس شده بود، یا تخریب شده و یا در حال تخریب شدن است ... و یا صناعی که مواد خام بومی را مصرف نمی‌کنند، بلکه مواد خام را از نواحی دوردست می‌آورند، جایگزین می‌شود. صناعی که تولیدات آنها تنها در محل مصرف نمی‌شود، بلکه در هر گوشه از جهان به مصرف می‌رسد.

بورژوازی... همه ملتها را مجبور می‌کند با تحمل رنج انقراض، خود را با نوع تولید بورژوازی هماهنگ کنند. این مسئله آنها را مجبور می‌کند خود را با چیزی به نام تمدن منطبق کنند. به این معنی که خود، بورژوا شوند. در یک کلام او جهانی می‌سازد پس از آنکه خود آن را تصور می‌کند.»

هیچ عبارتی بهتر از این نمی‌تواند بیانگر شرایط امروز باشد. طرفداران جهانی‌سازی مجبور هستند که برای خوانندگان بی‌طرف چنین وانمود کنند که بازار جهانی و تجارت جهانی، پدیده‌های جدیدی هستند. در حقیقت شواهد به صورت مشخص، بیان‌کننده این است که در حوزه تجارت، اقتصاد سرمایه‌داری تقریباً یک قرن پیش، یعنی قبل از جنگ جهانی ۱۹۱۴، احتمالاً بیشتر از اقتصاد امروز، جهانی بوده است.

معمولاً میزان درجه‌ای که اقتصاد، جهانی شده است، با میزان صادرات و واردات سنجیده می‌شود؛ میزان کالایی که در خارج کشور فروخته می‌شود، به نسبت آنچه تولید می‌شود (چیزی

که به عنوان تجارت بازرگانی شناخته می‌شود) نسبت به میزان کل تولید داخلی (که به صورت عادی تولید ناخالص داخلی<sup>۱</sup> گفته می‌شود). اقتصادهای عمیقاً خودکفا، واردات و صادرات کمی دارند. بنابراین نرخ تجارت آنها نسبت به تولید ناخالص داخلی پایین است. در اقتصادی که شدیداً با بازار جهانی هماهنگ شده باشد، صادرات و واردات بخش مهمی از سهم تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص می‌دهد و در اقتصادی که بیشتر جهانی شده باشد (در همان زمان) رشدی را در نسبت تجارت به تولید ملی شاهد خواهیم بود. با توجه به این موضوع اجازه دهید نگاهی به کشورهای بزرگ در ۶۰ سال گذشته بیندازیم (جدول شماره ۱).

پس از سال ۱۹۱۳ یعنی سال قبل از جنگ جهانی اول را به عنوان نقطه آغاز بررسی در نظر می‌گیریم.

جدول شماره ۱. نرخ بازرگانی تجاری (صادرات و واردات) به تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری

سال		کشور
۱۹۱۳	۱۹۷۳	
۴۴/۷	۳۹/۳	انگلستان
۳۵/۴	۲۹/۰	فرانسه
۱۱/۲	۱۰/۵	امریکا
۳۵/۱	۳۵/۲	آلمان
۳۱/۴	۱۸/۳	ژاپن
۱۰۳/۶	۸۰/۱	نیوزلند

منبع: Maddison A. رشد و سقوط در اقتصاد سرمایه‌داری پیشرفته

### 1. Gross Domestic Product (GDP)

این اطلاعات مشخص می‌کند که بیشتر اقتصادهای بزرگ جهان در یک دوره شصت‌ساله در قرن بیستم بین‌المللی‌تر نشده است. در حقیقت با این اندازه‌گیری‌ها همه بجز آلمان، در این دوره کمتر جهانی شده‌اند. پس از سال ۱۹۵۰ به دنبال به وجود آمدن رکود بزرگ پس از جنگ جهانی دوم، تجارت جهانی به عنوان بخشی از تولید جهانی گسترش یافت. اما همان‌گونه که جدول نشان می‌دهد تا قبل از سال ۱۹۷۳ بیشتر اقتصادهای بزرگ، کمتر از ۶۰ سال قبل جهانی شده بودند. از این سال تمایلی به سمت افزایش اعتماد در تجارت جهانی به وجود آمد، اما نه برای اقتصاد کشورهای پیشرفته. به جای آن، این کشورهای شرق آسیا و بخشی از امریکای لاتین بودند که بیشتر به نظام تجارت جهانی وابسته شدند.

جان ویک اقتصاددان، نشان می‌دهد که در طی دهه‌های جهانی‌سازی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، کشورهای پردرآمد جهان، در مقایسه با آنچه پس از جنگ به وجود آمده است، صادرات کمتری داشته‌اند. در سراسر دهه ۱۹۹۰ صادرات تنها حدود ۱۲ درصد تولید ناخالص ملی کشورهای ایالات متحده، اروپا و ژاپن را تشکیل می‌داد که مشخصاً از نظر استانداردهای تاریخی [این میزان] زیاد نبود. به طور مختصر تجارت کشورهای ثروتمند در سالهای اخیر کمتر جهانی شده است، نه اینکه [میزان آن] بیشتر شود.

به علاوه اگر ما به اواخر قرن ۱۹ نگاهی بیندازیم و آن را به عنوان نقطه آغاز مقایسه قرار دهیم، درخواهیم یافت که در آن زمان می‌توانستیم جهان را ببینیم و بدون پاسپورت مسافرت کنیم و هیچ‌گونه کنترلی بر جابه‌جایی‌های عادی روزانه اعمال نمی‌شد. به این ترتیب در استانداردهای تاریخی نشانه‌های کمی وجود دارند که بتوان گفت تجارت امروزه بیشتر از گذشته جهانی شده است. در حالی که قرار است با سرعت سازمان تجارت جهانی را تقویت کنیم و منطقه آزاد تجاری امریکا را به وجود آوریم، نمی‌توانیم بگوییم امروزه در یک اقتصاد جهانی بیشتر در هم آمیخته، زندگی می‌کنیم.

### سازماندهی تجارت و سیستم حمایتی: اسطوره تجارت آزاد جهانی

این عبارت که کشورهای ثروتمندتر، جهانی‌شده‌تر هستند، غلط است. پس بهتر است طرفداران جهانی‌سازی، اگر می‌توانند، نشان دهند که تجارت جهانی آزادتر شده و محدودیت‌هایش کمتر شده است. متأسفانه شواهد نیز این مسئله را تأیید نمی‌کند، بلکه بیانگر این است که امروزه تجارت ممکن است محدودتر از آن باشد که در بیست سال قبل بود.

مسلماً بسیاری از قراردادهای محدودکننده تجارت کاهش یافته است؛ نظیر تعرفه‌ها و مالیاتهای جاری که مانع صادرات و واردات می‌شوند. اما در همان زمان که تعرفه‌ها کاهش می‌یابد، سهمیه‌ها و سایر موانع غیرتعرفه‌ای افزایش پیدا می‌کند. برای مثال بین سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۲ میزان واردات به ایالات متحد - که این موانع مشمول آن شد - از ۸ درصد به ۱۸ درصد رسید. محدودیت‌های زیاد تجاری، همانند یارانه‌های خاصی که حکومت برای صادرات پرداخت می‌کرد، افزایش یافت. کاربرد انواع محدودیت‌های غیرتعرفه‌ای (سهمیه، تولید و یارانه صادرات، معاهده‌های استراتژیک بین‌المللی، راضی کردن حاکمان منطقه، موافقتنامه‌های محدودیت واردات) بدان مفهوم است که بخش قابل توجهی از تجارت جهانی، امروزه هدایت شده است. بدین ترتیب موانع غیرتعرفه‌ای آنچنان گسترده است که یکی از متخصصان تخمین می‌زند، فقط حدود ۱۵ درصد از تجارت جهانی، به صورت کلاسیک آزاد است. شاید مهمترین چیزی که می‌توان گفت، همان‌گونه که نویسندگان مجلهٔ راهبرد اقتصاد جهانی می‌گویند، تجارتي که شرکتها و مؤسسات بدان مبادرت می‌ورزند، هرچه بیشتر جهانی می‌شود، بیشتر هدایت شده است.

شاید این مسئله کمی تعجب‌انگیز باشد که نیمی از تجارت جهان از تبادل خدمات در درون شرکتهای چندملیتی تشکیل یافته است که میان بخشهای مختلف یک مؤسسه رد و بدل می‌شود. این مسئله چیزی نیست مگر تبادل در بازار آزاد. اما در حقیقت این جابه‌جایی داخلی قطعات، اجزا و خدمات است که از یک واحد مؤسسه به واحد دیگر که در کشوری دیگر است منتقل می‌شود. از نظر تکنیکی این تجارت است اما در حقیقت این مسئله به صورت کلی فروش عادی در بازار آزاد نیست. قیمت این کالاها به گونه‌ای تنظیم یافته است که برای شرکت بزرگ چندملیتی هنگامی که صورت حساب مالی تنظیم می‌کند، برای [پرداخت] مالیات و غیره در بهترین حالت [قرار گرفته] باشد. بدین ترتیب هنگامی که ما دربارهٔ تجارت جهانی می‌شنویم، این مسئله مهم است که در نظر آوریم که حدود نیمی از آن مربوط به مبادلات درون شرکتهای قدرتمند جهانی است. این نیمهٔ تجارت جهانی مشخصاً «آزادانه» تنظیم نشده است. یعنی نتیجهٔ آزادی تجارت نیست، بلکه به صورت غیرمستقیم، بازاری اجباری است. به همان ترتیب نیمهٔ دیگر همان‌گونه که مشاهده شد، بیشتر با موانع غیرتعرفه‌ای مواجه است. حمایت‌های غیرقانونی در میان کشورها، بخصوص آنها که قدرتمندترند، به طور مرتب اتفاق می‌افتد.

هیچ یک از کشورهای جهان به مفهومی که ما از تجارت کالاها و خدمات در یک بازار آزاد

بدون محدودیت تصور می‌کنیم، به تجارت جهانی نییوسته است. تجارت آزاد شعاری است که برای تهاجم عملی طراحی شده و در برابر اقتصادهای رقیب برای حفظ منافع خودشان به کار برده می‌شود. این شیوه‌ای نیست که هر یک از قدرتهای حاکم طرفدار آن باشند، بلکه برای پیروزی هر یک بر بازار دیگری است. کشورهای حاکم پیشرو، تفکر آزادی تجارت برای صنایع را به پیش می‌برند، زیرا آنها پیشرفته هستند و سعی می‌کنند هر جا که به نفعشان نیست از آن طفره روند. در نتیجه تجارت آزاد شیوه‌ای است که به ضعیف‌ترها تحمیل می‌شود و به وسیله قدرتمندان اجرا نمی‌شود.

برنامه‌های کشورهای ثروتمند به گونه‌ای طراحی شده که سیاستهای حمایتی را برای مؤسساتی که در کشور خودشان هستند، به کار برند و در این مورد هیچ چیز رسواتر از آنچه در کشاورزی به کار گرفتند، نیست. این مسئله را در قسمت بعدی توضیح خواهیم داد.

کشورهای ثروتمند در گستره وسیعی به تولیدات کشاورزی یارانه می‌پردازند. علاوه بر کشاورزی، آنها درباره تجارت همه چیز، از چوب و الوار گرفته تا فولاد با یکدیگر درگیری دارند. برای مثال در ژوئن ۲۰۰۱ حکومت جرج بوش در امریکا، یک حرکت تجاری را در حمایت از تولیدکنندگان فولاد امریکایی با تحت کنترل درآوردن بخش فولاد انجام داد. [دولت] یارانه‌هایی را به مؤسسات فولاد ارائه داد. بوش همچنین از بخشی از قانون تجارت امریکا به نام بخش ۲۰۱ استفاده کرد که به او اجازه می‌دهد واردات را محدود یا کاملاً متوقف کند و یا آنکه کمکهای مالی به شرکتهای امریکایی ارائه دهد. البته بزرگترین رقیب امریکا، اتحادیه اروپا، که در آن ۱۸ شرکت بزرگ تولید فولاد از این حرکت امریکا متضرر می‌شدند، به فوریت پاسخ این عمل امریکا را داد. ستیزه‌هایی نظیر این، امری عادی است که قدرتهای بزرگ اقتصادی یکی پس از دیگری مبادرت به حمایت و پشتیبانی عملی از شرکتهای چندملیتی خود می‌کنند. غالباً این تضادها هنگامی به وجود می‌آید که شرکتهای یک کشور در وضعیتی قرار می‌گیرند که در تضاد با صادرات دامپینگی در بازار ضربه می‌خورند. سپس سیاستهای ضد دامپینگی به حرکت درمی‌آید و به صورت تحمیل عوارض گمرکی بر واردات خارجی یا [از طریق] ارائه یارانه به شرکت‌های بومی ظاهر می‌شود. بسیاری از این مسائل تاکتیک‌های خاص بازار برای حمایت از مؤسسات بومی در برابر رقابت خارجی هستند. حتی دلیل پرداخت وام‌های بانک جهانی برای مقابله با دامپینگ، عبارت است از: «محافظت از تولیدات بومی، تا آنکه آن شرکت را مشابه شرکتهای

خارجی کند.» و این موانع تجارت آزاد در حال افزایش است. برای مثال در سال ۲۰۰۰ تعداد چنین مسائلی که پیش روی سازمان تجارت جهانی قرار داشت از ۲۳۲ مورد در سال قبل از آن به ۳۲۸ مورد افزایش یافت.

اما مقوله ضد دامپینگ از یک شکل مشخص که تنها منازعه اقتصادی باشد، فراتر است. در ژوئن ۲۰۰۱ سازمان تجارت جهانی همراه با اتحادیه اروپا، در برابر میلیونها دلار امتیاز مالیاتی که حکومت ایالات متحد برای صادرات ماکروسافت و ای بی ام قائل شده بود، اعتراض کرد. اتحادیه اروپا [چنین] اعتراض کرد که این امتیاز مالیاتی بیانگر یارانه غیرقانونی این شرکتهای آمریکایی برای به دست آوردن سودی معادل ۴ میلیارد دلار در سال است.

یکی از جالبترین مسائل این است که آنها کمتر تلاش می‌کنند موانع تجارت جهانی را برطرف کنند. در حقیقت آنها قبل از آنکه سازمان تجارت جهانی اقدام به برداشتن موانع تجارت بکند یا آنکه بپذیرد که موانع ایجادشده به وسیله کشورهای رقیب را از میان بردارد، ضرری را در این زمینه متحمل می‌شوند. بسیاری از کشورهای ضربه‌خورده در این زمینه فرصتها را از دست می‌دهند. در نتیجه به جای کم کردن موانع تجاری، حاکمان سازمان تجارت جهانی این موانع را بیشتر می‌کنند. سازمان تجارت جهانی محیطی را ایجاد کرده است که به قول یکی از متخصصان: «کشورها به نام آزادی تجارت، موانع را افزایش می‌دهند.» در جهان حاکمیت انحصارات غول پیکر، می‌توان انتظاراتی بسیار بدتر از این داشت. به علاوه، آن‌طور که «بخش حفظ رقابت» کانادای فدرال اعلام کرده است: «فشار کارتل‌ها در اقتصاد جهانی بسیار شدید است.»

## جهانی‌سازی انحصارات

هرچند طرفداران جهانی‌سازی در دادن شعار جامعه باز، آزادی و اقتصاد بازار مشهور شده‌اند، واقعیت اقتصاد جهانی‌ای که آنها از آن دفاع می‌کنند از تصوراتشان فاصله دارد. همانند تجارت آزاد، واژه‌های «باز بودن» و «رقابت آمیز بودن» صرفاً دارای ساختاری ایدئولوژیک است که برای تأمین فزاینده ساختار قدرت طراحی شده است. جهانی‌سازی بیشتر به مفهوم کنترل بیشتر ثروت و منابع است که در دست عده‌ای خاص متمرکز شده است. در قلب برنامه جهانی‌سازی، ایجاد شرکتهای انحصاری با ثروت جهانی [نهفته] است که قادرند حاکمان زندگی اقتصادی را در روی زمین تعیین کنند. به موارد زیر توجه کنید:



- در سال ۲۰۰۰ تعداد کمی از شرکتهای جهانی (۵۰۰ کمپانی) ۷۰ درصد تجارت جهان را در اختیار داشتند. این مسئله شرکتهای را از اکثریت دولتها در اقتصاد جهانی قدرتمندتر می‌کند.
- طبق گزارش دسامبر ۲۰۰۰ که انستیتو مطالعات سیاسی ارائه کرده ۵۱ مورد از ۱۰۰ اقتصاد بزرگ جهان، شرکتهای و ۴۹ مورد آنها دولت‌ها هستند.
- در حقیقت بسیاری از این شرکتهای دارایی‌هایی بیش از تولید ناخالص ملی کشورها دارند. به طوری که در آخر سال ۱۹۹۹ ماکروسافت از اسپانیا بزرگتر بود. جنرال الکتریک<sup>۱</sup> همانند تایلند بود، وال مارت<sup>۲</sup> بزرگتر از آرژانتین و سیسکو سیستم<sup>۳</sup> بزرگتر از ایران، لوسنت تکنولوژی<sup>۴</sup> همانند آفریقای جنوبی و ای - بی - ام<sup>۵</sup> برابر با کلمبیا بود.
- طبق گزارش کنفرانس ملل متحد درباره تجارت و توسعه در ۱۹۹۷ یکصد عدد از بزرگترین شرکتهای غیرمالی جهان دارایی‌هایی بیشتر از ۱/۸ تریلیون دلار داشته‌اند و دارای ۶ میلیون پرسنل بوده‌اند و ارزش صادرات آنها ۲/۱ تریلیون دلار بوده است.
- در نتیجه ادغام (آنجا که شرکتهای یکی شده‌اند) و جذب (آنجا که یک شرکت، شرکتی دیگر را خریده است) بزرگی، بزرگتر شده است. آنها نرخ رشد بیشتری نیز داشته‌اند. به عنوان مثال در ۱۹۸۰، ۲۰ شرکت بزرگ داروسازی به سختی ۵ درصد از تجارت جهانی دارو را در دست داشتند. ۲۰ سال بعد همان شرکتهای بیش از ۲۰ درصد بازار را در کنترل داشتند.
- صنایع شیمیایی کشاورزی نمونه جالبتری است. بیست سال پیش ۶۵ شرکت در بازار این محصولات به رقابت مشغول بودند. امروز ۹ عدد از آنها حدود ۹۰ درصد سموم نباتی بین‌المللی را در دست دارند.
- در ۱۹۸۳ بن باگدیکیان در کتابش به نام انحصار رسانه‌ای تخمین می‌زد که ۵۰ شرکت، رسانه‌های گروهی را در دست دارند. ۱۷ سال بعد در مقالاتش در سال ۲۰۰۰ این تعداد را به ۱۰ عدد تقلیل داد که در میان آنها دیسنی<sup>۶</sup>، تایم‌وارنر<sup>۷</sup>، جنرال الکتریک، ویاکوم<sup>۸</sup> و سونی<sup>۹</sup> جای دارند.

1. General Electric  
 3. cisco System  
 5. IBM  
 7. Timewarner  
 9. Sony

2. Wal Mart  
 4. Lucent Technolgeis  
 6. Disney  
 8. Viacom

این مسئله مشخص است که بیشتر مؤسسات متوسط، - درحالی که کوچکها قابل ذکر نیستند - در رقابت با شرکتهای بزرگ جهانی هیچ شانس برای بقا ندارند. اگر ما دو مورد از کشورهای امریکای لاتین را که به طور آئینی به دنبال الگوی جهانی سازی بوده‌اند در نظر بگیریم، می‌توانیم نتایج آن را مشاهده کنیم. در دوره‌ای از دهه ۱۹۹۰، ۳۸,۰۰۰ شرکت متوسط در آرژانتین یا ورشکست شدند یا با بحران وام مواجه شدند. همچنین در مکزیک بیش از ۷۵۰,۰۰۰ مؤسسه، به سازمان سراسری شرکتهای وام‌دهنده وابسته شدند.

این تأثیرات بخصوص در زمینه کشاورزی بسیار غم‌انگیز است. حکومت‌های غربی به فعالیت‌های کشاورزی یارانه می‌پردازند. این یارانه به میزان ۳۶۰ بیلیون دلار در هر سال برای حفظ تقاضاست، تا کشورهای جهان سوم بازارشان را باز نگه دارند. برای باز نگهداشتن بازار کشاورزی کشورهای نظیر هند، فیلیپین و مکزیک، کشورهای غربی در زمینه کالاهای کشاورزی به دامپینگ می‌پردازند تا با قیمت‌های یارانه‌ای که برای کشاورزان جهان سوم امکان‌پذیر نباشد، آنها را تحت فشار قرار دهند. در چنین حالتی شیوه‌های «تجارت آزاد» به وسیله غرب به کار گرفته می‌شود تا قیمت تولیدات کشاورزی را تنظیم کند و کشاورزان کوچک را از زمین‌هایشان براند. بدین ترتیب روزبه‌روز در ارتباط با بازاری که به طور مستمر رقابت در آن بیشتر می‌شود، مؤسسات متوسط یکی پس از دیگری حذف می‌شوند. برعکس آنچه نئولیبرال‌ها درباره اسطوره بازار آزاد و بازار جهانی گفته‌اند، ما، در دنیای زندگی می‌کنیم که تعداد کمی از شرکتهای بزرگ حاکم بر اقتصاد جهان هستند. در نتیجه تجارت جدید، قدرت و ثروت این شرکتهای به صورت فزاینده و بی‌سابقه‌ای رشد می‌کند.

آندره شاپیرو از مرکز اینترنت و جامعه دانشگاه حقوق هاروارد، «دورویی صرف انحصارات جهانی را در یک پیام الکترونیک سرگشاده به بیل گیتس بیان می‌کند. او در حالی که به تأثیرات آزادسازی انقلاب به اصطلاح اینترنتی اشاره می‌کند، گیتس را چنین مورد انتقاد قرار می‌دهد که: «اگر تمام ایده‌های این انقلاب به منظور قدرتمند کردن مردم است، چرا شما بازار را منحصر کرده و انتخاب‌ها را محدود می‌کنید!»

جواب این است که انقلاب اینترنتی به مفهوم قدرتمند کردن مردم، بیش از آنچه جهانی سازی و «تجارت آزاد» می‌خواهد، نیست. این انقلاب باید به مجریان ثروتمند اقتصاد کمک کند تا آنها ثروتمندتر و قدرتمندتر شوند. به همان گونه که وزیر پیشین کشاورزی کانادا خاطر نشان کرده

است: «این مسئله مربوط به آزادی تجارت نیست. این مسئله مربوط به حقوق اشخاصی است که کار تجاری می‌کنند. به هر صورتی که بخواهند و هر جا که بخواهند به اعمالی مبادرت می‌ورزند که موفقیت‌های شایانی داشته باشند.»

## آزادسازی سرمایه نه تجارت

اگر بخواهیم به طور واقعی درکی از موافقتنامه‌های اقتصادی که در حال تزاید هستند داشته باشیم، باید به بحث‌های گیج‌کننده «تجارت آزاد» برای کشف مسائل پشت پرده بپردازیم. آنچه ما باید انجام دهیم، کشف اتفاقاتی است که چندان هم سخت نیست.

در درجه اول باید به مقاله‌ای توجه کنیم که نخست‌وزیر پیشین کانادا، بریان مولرونی - کسی که ریاست هیئت کانادایی را در موافقتنامه تجارت آزاد با ایالات متحد بر عهده داشت - در آوریل ۲۰۰۱ در روزنامه ملی چاپ سنت کبک سیتی نوشت. بریان مولرونی یک سری از مزایای روشن معاهده‌نامه نفتا را برشمرد. در انتهای نوشته‌اش او به خوانندگان یادآوری کرد که نفتا عبارت است از «تأسیس سیستمی برای حفاظت سرمایه‌گذاران.»

به علاوه، ایجاد پیمانهای فراگیر اقتصادی در مذاکرات دهه ۱۹۹۰، به صورت تحمیلی، در مورد موافقتنامه‌های سرمایه‌گذاری چندجانبه<sup>۱</sup> به اجرا درآمد. نه تنها این مباحثات در سال ۱۹۹۸ ملغی شد و بیشتر به علت مخالفت عمومی با این گفتگوها بود، بلکه بیان‌کننده این بود که کشورهای ثروتمند امیدوارند چه چیزی را به دست آورند. بخصوص این مسئله آموزنده بود که در ارتباط با تجارت، نام واقعی موافقت‌نامه‌های شکست خورده، «سرمایه‌گذاری» بود.

با توجه به این مسائل می‌توانیم این طور فکر کنیم که موافقتنامه اقتصاد جهانی، آنچنان هم به معنی آزادی تجارت، آنطور که حقوق و امتیازات سرمایه‌گذاران بین‌المللی را حفظ کند، نیست. هنگامی که برنامه جهانی‌سازی را در این زمینه بررسی می‌کنیم، بسیاری از مسائل تغییر می‌کند.

به عنوان اولین مسئله، باید خاطر نشان کنیم که آنچه دوره جهانی‌سازی را از اواسط سال ۱۹۷۰ متمایز می‌کند، مسئله رشد تجارت جهانی نیست. (آنچه ما می‌بینیم بیشتر از آن چیزی

1. Multilateral Agreement on Investment (MAI)

نیست که در ۱۹۱۳ شاهد آن بوده‌ایم.) بلکه آنچه مشاهده می‌شود، توسعه مستقیم سرمایه‌گذاری خارجی و شرکتهای چندملیتی گرداننده این سرمایه‌هاست. این رشد دراماتیکی است از هر یک از آنها، که بیانگر توسعه اشکال واحدی از برنامه جهانی‌سازی است.

اوایل دهه ۱۹۵۰ تعداد کمی شرکتهای بزرگ وجود داشتند که به طور واقعی مستقیماً خارج از کشور خود سرمایه‌گذاری کرده بودند. از آن به بعد بیشتر سرمایه‌های خارجی به شکل انواع مختلفی از وام‌های مالی بود (غالباً به عنوان سهام سرمایه شناخته می‌شد). سرمایه‌داری مقدار زیادی پول به حکومت‌های دیگر یا سرمایه‌داران و بانکها، با بازگشت منظم سود، وام می‌داد. اما این وام‌ها «شناور» و مجموعه‌ای از پولهای نقد و در گردش به شکل سرمایه نقدی بود، (شبهه سهام یا اوراق بهادار) و بازگشت پرسودی داشت. این سرمایه‌ها به صورت شناور بود، بدان علت که در هر زمان می‌توانست به پول تبدیل شود (و به همان کشوری باز می‌گشت که از آن خارج شده بود). و کاملاً به صورت فروش اوراق بهادار شبهه سهام یا ضمانت‌نامه بود و به خریدار دیگر واگذار می‌شد. بدین ترتیب گرچه سرمایه‌داری خارجی به صورت سخاوتمندانه‌ای از استثمار نیروی کار و منابع طبیعی در جهان مستعمره و مناطق دیگر سود می‌برد، بندرت خود را درگیر سرمایه‌گذاری طولانی مدت نظیر کارخانه‌ها، معادن یا سیستم‌های اداری می‌کرد.

سرمایه‌گذاری‌های مستقیم در مقایسه با سرمایه شناور به سادگی قابل تبدیل به پول نیست. (همواره خریدار برای کارخانه یا معدن وجود ندارد. اما برای سهام یا اوراق قرضه خریدار وجود دارد. بخصوص اگر فروشنده مشتاق به فروش، زیر قیمت موجود باشد).

بعد از جنگ جهانی دوم مؤسسات مالی ایالات متحد فرصتهای بسیار خوبی برای سرمایه‌گذاری مستقیم در کشورهای خارجی به دست آوردند. همراه با شروع بازسازی اروپا پس از خرابی‌های جنگ (در آن زمان کارخانه‌ها، جاده‌ها، فرودگاه‌ها و خانه‌ها تخریب شده بود و میلیون‌ها انسان از میان رفته بودند) شرکتهای امریکایی مشتاق ورود به آن بازارها بودند. در چنین وضعیتی، سرمایه‌گذاری مستقیم در کشورهای خارجی برای بازسازی کارخانه‌ها و سایر شغل‌ها بسیار جذاب بود و از این طریق شرکتهای امریکایی توانستند خود را به نزدیک بازارهای وسیع برسانند (با اطمینان به پایین بودن کرایه حمل و نقل) و از عرصه نیروی کار ماهر سود ببرند. شرکتهای امریکایی امیدوار بودند که بازارها را از شرکتهایی که در جنگ صدمه دیده بودند، [اعم از] اروپایی و غیراروپایی به چنگ آورند. در سرتاسر دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ این گسترش

مؤسسات امریکایی (توسعه به سمت امریکا و کانادا) منجر به رشد شرکتهای چندملیتی مدرن شد.

اگر بخواهیم همه چیز را مشخص کنیم آغاز جهانی‌سازی در حقیقت مربوط به گسترش وسیع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی<sup>۱</sup> است. این پدیده‌ای جدید نیست. بلکه سرعت رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی پیش‌زمینه اقتصاد جهانی به طور کلی است. سرمایه‌داری در این دوره به سادگی پایگاه خودش را در سایر نقاط جهان، با نرخ رشد سریعتری از توسعه اقتصاد بین‌المللی محکم می‌کرد. برای مثال طی دهه ۱۹۶۰ سرعت رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی دو برابر خدمات و کالاها بود و طی دهه ۱۹۸۰ [این رشد] به چهار برابر رسید. طی دوره پنج ساله از ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۹ مجموع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به بیش از ۲۰۰ درصد رسید.

این همان زمینه‌ای است که [در آن] شرکتهای چندملیتی به طور ناگزیر خواهان نقش جدیدی در گسترش سرمایه جهانی هستند. در سال ۱۹۹۸ مجموع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، رکورد ۶۴۹ میلیارد دلار را در یک سال شکست. در سال بعد این مبلغ به ۸۶۵ میلیارد دلار بالغ شد که مجموع سرمایه‌گذاری خارجی را به ۵ تریلیون دلار رسانید. صاحب‌نظران در ایالات متحد تخمین می‌زنند که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی مرز یک تریلیون دلار را در سال ۲۰۰۰ شکسته باشد.

بحث مربوط به رشد تجارت جهانی از این نظر مردود است، چرا که از ابتدای دهه ۱۹۸۰ شرکتهای جهانی معاملات بیشتری با بنگاه‌های خارجی خودشان داشته‌اند تا آنکه صادرات کالا از کشور مبدأ خود داشته باشند. به زبان دیگر برای به دست آوردن سهمی از بازار خارجی، این شرکتها در آن مکانها پایگاه می‌زنند، به جای آنکه کالاها را با کشتی به آن بازارها بفرستند. در سال ۱۹۹۸ مجموع فروش بنگاه‌های وابسته خارجی به ۱۱ تریلیون دلار رسید. درحالی که مجموع صادرات جهانی به ۷ تریلیون دلار بالغ شد. همه اینها آن‌طور که «گزارش سرمایه‌گذاری جهانی» خاطر نشان می‌کند، تولید بین‌المللی را در سطح جهان، مهمتر از تجارت در زمینه کالاها و خدمات آزادشده در بازارهای خارجی قرار می‌دهد.

اگر تولید جهانی و نه تجارت، کلید جریان جهانی‌سازی است، شرکتهای چندملیتی نهادهای اصلی آن هستند. نگاه کنید به دوره پیشین جهانی‌سازی (از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۴). ما دریافته‌ایم که

1. Foreign Direct Investment (FDI)

حدود ۱۰۰ شرکت چندملیتی در ۱۹۱۴ وجود داشته است. امروزه حدود ۶۰،۰۰۰ واحد از این مؤسسات به طور واقعی تمام سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم را در دست دارند و آن‌طور که مشاهده می‌کنیم مبادلات داخلی خدمات و کالا در داخل این شرکتها حدود نیمی از تجارت جهان را در دست دارد. در حقیقت ۱۰۰ شرکت از بزرگترین این شرکتها بیش از ۴۰ درصد از تمام سرمایه‌گذاری‌های خارجی را در دست دارند (۱/۸ تریلیون دلار) که شامل ثروتهای کلانی بزرگتر از دولتهاست. به این دلایل یکی از تحلیل‌های جامع جهانی‌سازی بر این مبنا قرار دارد که شرکتهای چند ملیتی، امروزه تنها نیروی مهمی هستند که فرصتهای جهانی را در فعالیتهای اقتصادی به وجود می‌آورند.

مجدداً باید مروری داشته باشیم به مفاهیم نادرست جهانی‌سازی. به طور کلی این مسئله که این شرکتها جهانی هستند غلط است. در آغاز باید گفت که ۸۹ شرکت از ۱۰۰ شرکت بزرگ چندملیتی در کشورهای امریکای شمالی، اروپا و ژاپن هستند و دوسوم از تمام سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در همین مناطق [متمرکز] است. به طور خلاصه مؤسسات چندملیتی مجموعاً در محل حاکمیت کشورهای امپریالیستی قرار دارند و عمده سرمایه‌گذاری خارجی خود را در آن مناطق انجام می‌دهند.

در عین حال، تمایل زیادی به سمت سرمایه‌گذاری شرکتهای چندملیتی در بخشهایی از به اصطلاح جهان در حال توسعه به وجود آمده است. برای مثال در بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۸۵ سهم سرمایه‌گذاری در آسیا از ۵/۳ درصد مجموع سرمایه‌گذاری جهانی به ۷/۸ درصد رسید. اما گسترش واقعی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۹۰ اتفاق افتاد. در یک دوره زمانی دو ساله از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه دو برابر شد. هنوز این سرمایه‌گذاری خارجی در دست کشورها متمرکز است. در ۱۹۹۴ نیمی از کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که به کشورهای در حال توسعه سرازیر شد، در شرق آسیا بخصوص در کشورهای اندونزی، کره، مالزی، چین و تایلند منزل یافت. در پایان دهه ۱۹۹۰ بخشهایی از امریکای لاتین بخصوص مکزیک و برزیل و در سطح پایین‌تری آرژانتین، بیشترین جذب‌کنندگان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بودند. در پایان دهه ۱۹۹۰، ۵۵ درصد از کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه تنها به ۵ کشور سرازیر شد. این کشورها عبارت بودند از چین، برزیل، مکزیک، سنگاپور و اندونزی. (بخش عظیمی از

این سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه با همکاری شرکت‌های منطقه‌ای و شرکت‌های چندملیتی بود، نه آنکه سرمایه‌گذاری طراحی شده به قصد ایجاد تسهیلات جدید و وسایل تولید باشد.) در حقیقت ۴۸ کشور از فقیرترین کشورهای جهان تنها ۵/۰ درصد از سرمایه‌گذاری مستقیم جهانی را دریافت کردند. حرکت مناسب جهانی سرمایه‌گذاری بین‌المللی، هنوز در دست کشورهای حاکم متمرکز است و انتخاب کشورهای خاص در جهان در حال توسعه، در حوزه اختیار آنهاست. در نتیجه جهانی‌سازی سرمایه‌داری افزایش نابرابری جهانی است و نه کم کردن آن.

آنچه ما می‌شناسیم عبارت است از: جهانی‌سازی اقتصاد به مفهوم یک انفجار در سرمایه‌گذاری خارجی، به وسیله شرکت‌های چندملیتی. این انفجار مربوط به تجارت نیست و در شرایط کنونی برنامه مشارکت جهانی قابل درک است. هرچند پیمانهای اقتصادی ممکن است آزادی تجارت را هم در نظر بگیرند، [اما] مسئله اساسی آنها آزادی سرمایه است. (این موضوع شامل به وجود آوردن حاکمیت جدید جهانی است که در آن [گسترش] سرمایه‌های خارجی و تملک کارخانه‌های موجود آسانتر شود و حمایت قانونی قدرتمندتری از سرمایه‌گذاران خارجی در سراسر جهان به عمل آید.) مطالعه وسیع بین‌المللی درباره بیش از یک هزار تغییر که بین سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۹ درباره قوانین سرمایه‌گذاری خارجی به وجود آمده، بیانگر این است که ۹۴ درصد از این تغییرات، حقوق و آزادیهای سرمایه‌های خارجی را افزایش می‌دهد. آزادی حرکت سرمایه در هر جا و هر زمان بر مبنای خواست گرداندگان آن است و این هدف واقعی برنامه جهانی‌سازی است.

در کنار این مسئله، آزادسازی جریان کوتاه‌مدت سرمایه مطرح است؛ یعنی آن پولی که در دست خریداران سهام، اوراق بهادار، دارایی‌های جاری و انواع مختلفی از مجموعه اسناد مالی حرکت می‌کند. این پول برای چند ساعت و یا چند روز قبل از آنکه دست به دست شود، همراه با مبالغ هنگفتی که از این بازار کوتاه‌مدت به دست می‌آید، در گردش است. (بازار جاری به تنهایی، حرکتی در حدود ۱/۵ تریلیون دلار امریکایی در هر روز دارد.) در کل، اقتصاد جهانی بیشتر فرّار و غیرقابل کنترل است. این مسئله را کشورهای نظیر کره و آرژانتین همراه با درد و رنج آموختند. هنوز طرفداران جهانی‌سازی تأکید می‌کنند که با هر نتیجه برای مردم یک کشور، بازار مالی جهان باید برای تجارت و سفته‌بازان کاملاً باز و آزاد باشد.

## گسترش حقوق مالکیت، نه مردم

رهبران حکومتها و سردمداران بازار علاقه‌مندند بگویند موافقتنامه‌های اقتصاد جهانی دموکراسی را توسعه می‌دهد. هنوز حتی یک بند از این موافقتنامه‌ها (از نفتا گرفته تا موافقتنامه‌های سازمان تجارت جهانی) بر مبنای حقوق انسانی و مدنی مردم نبوده است. در عین حال آنچه مجموع آنها انجام داده‌اند، توسعه نامحدود حقوق قانونی و قدرت شرکتها بوده است. شاید مشخص‌ترین نمونه این مسئله، بخش یازدهم موافقتنامه نفتا باشد که اجازه می‌دهد سرمایه‌گذاران، حکومتها را در صورتی که مؤسسه آنها متحمل ضرر شده باشد و این ضرر به اعتقاد آنها به علت نقض آزادی تجارت و حاکمیت سرمایه باشد، تحت تعقیب قرار دهند. در گذشته بسیاری از سیستم‌های قانونی این اجازه را به حکومت می‌دادند (حکومتها که به صورت تئوریک حافظ منافع عمومی هستند) که منافع خصوصی را پایمال کنند. و این در صورتی بود که آنها بتوانند آن را به نفع منافع عمومی توجیه کنند. محافظت از محیط زیست در برابر شرکتهای آلوده‌کننده، نمونه‌ای مشخص است. همچنین قانون منع استفاده از کار کودکان در مؤسسات خصوصی برای حفظ نسل انسان، تنها عواملی بودند که روابط بین‌المللی میان کشورها را تنظیم می‌کرد. اما بخش ۱۱ موافقتنامه نفتا تمام این موضوع را تغییر داد. برای اولین بار در یک قانون بین‌المللی این حق به شرکتها داده می‌شد تا به طور مستقیم کشوری را که آن شرکتها تابع آن نیستند، تحت فشار قرار دهند. به علاوه دولتها و ادار می‌شوند علیه شرکتها الزامی ایجاد نکنند و از آنها نخواهند که شهروندان خوبی باشند و یا آنکه مسائل محیط زیست را رعایت کنند. در نتیجه، معاهده نفتا رابطه‌ای را که به نظر می‌رسد باید میان حکومت و افراد خصوصی باشد برعکس کرده است. (هرچند این رابطه غالباً در تئوری وجود دارد) حکومتها موظف می‌شوند از حاکمان سرمایه‌های بین‌المللی و از حقوق مالکیت شرکتها عظیم خصوصی حمایت کنند. همان‌گونه که صاحب‌نظران مختلف گفته‌اند، این موافقتنامه‌ها حقوق مالکیت خصوصی را افزایش داده، آن را بالاتر از حقوق عمومی قرار می‌دهد. بعضی از مفاد نفتا نشان‌دهنده چگونگی این توطئه است.

بدون شک رسواترین نمونه آن شکایتی است که به وسیله کمپانی امریکایی متالکلاد<sup>۱</sup>، علیه

1. metalclad



دولت مکزیک دربارهٔ تولید پساب سمی آن مطرح شد. در ۱۹۹۲ کمپانی از دولت مکزیک اجازه گرفت مکانی را بسازد که در آن ۳۶۰,۰۰۰ تن از فضولات پرخطر خود را هر ساله در زمین‌های سن لویز پوتزی در مرکز مکزیک دفن کند. سه سال بعد وقتی تأسیسات کمپانی ساخته شد، ساکنان مناطق شروع به اعتراض کردند. و تأکید داشتند که کمپانی حق ندارد بدون موافقت حکومت محلی کار کند. در برابر اعتراض عمومی، حکومت محلی از اعلام موافقت خودداری کرد. متالکلاد به دولت مکزیک اخطار کرد که باید بخش ۱۱ موافقتنامهٔ نفتا را اجرا کند و در سال ۲۰۰۰ دیوان محاکمات نفتا به نفع کمپانی رأی داد. به زبان دیگر در اجرای موافقتنامهٔ نفتا، حقوق کمپانی برای ریختن هزاران تن از فضولات خطرناک در میان جوامع محلی بر حقوق ساکنانی که از سلامتشان دفاع می‌کردند، ترجیح داده شد.

موضوع متالکلاد آغاز کار است. در سالهای اخیر کمپانی کانادایی متانکس که سازندهٔ متانول گزولین (از مواد پتروشیمی) به نام متیل سه‌گانه بوتیل اتر<sup>۱</sup> است، حکومت کالیفرنیا را بدین خاطر تحت تعقیب قرار داد که تلاش می‌کرد تا کاربرد افزودنی‌های بعد از گزولین را بتدریج متوقف کند. این نکته شامل متیل سه‌گانه بوتیل اتر نیز می‌شد، به علت آنکه آبهای ریخته شده رودخانهٔ سانتامونیکا را آلوده می‌کرد. این کمپانی حکومت کالیفرنیا را مجبور کرد بیشتر چاههای اصلی منطقه را ببندد.

در همین زمینه بزرگترین شرکت خدمات پستی ایالات متحد<sup>۲</sup>، ۲۰۰ میلیون دلار در ارتباط با بخش یازدهم موافقتنامه، از دولت کانادا دریافت کرد، زیرا دولت کانادا اجازه داده بود شرکت پست کانادا در بخش پست عادی یارانهای غیرقانونی، برقرار کند. در وسیعترین و شاید بحث‌انگیزترین مورد سان بلت واترنیس<sup>۳</sup> از کالیفرنیا، حکومت کانادا را برای ۱۴ میلیارد دلار به خاطر خساراتی که پس از جلوگیری از صدور آب از بریتیش کلمبیا در ۱۹۹۳ به آن وارد شده بود، مورد تعقیب قرار داد.

حکومت‌ها آن چنان مرعوب شده‌اند که صرف تهدید به اجرای بند ۱۱ موافقتنامهٔ نفتا، برای وادار کردن آنها به عقب‌نشینی کافی است. به طوری که دولت کانادا ممنوعیت واردات

1. Methyl Tertiary Butyl Ether (MTBE)

2. United Parcel Service

3. Sun Belt Watering

مخاطره‌آمیز شرکت تولید کربن باریوم<sup>۱</sup> را لغو کرد و آن هنگامی بود که اس. دی. میرس<sup>۲</sup>، کمپانی بازیافت ضایعات، مبادرت به دادخواست موافقتنامهٔ نفتا کرد. هیچ کدام از این تصمیمات به وسیلهٔ ادارات بازرسی یا انتخابی اتخاذ نشد. بازرسان و حاکمان آنها مردم نبودند. بلکه این اتفاقات به صورت مخفی و خارج از بازرسی و کنترل شهروندان صورت گرفت. بدین ترتیب هنگامی که رئیس گروه حمایت از مصرف‌کنندگان شهروندان عمومی ایالات متحد می‌گوید که هیئت داورى نفتا نوعی حکومت مخفی است نباید تعجب کنیم. در این باره گزارشگر نیویورک تایمز نیز می‌گوید:

«جلسهٔ آنها مخفی است. اعضای آن غالباً ناشناخته‌اند. تصمیماتی که اتخاذ می‌کنند، آشکار نمی‌شود. مسیری که یک گروه از داوران بین‌المللی میان سرمایه‌گذاران و حکومت‌های خارجی به قضاوت می‌نشینند، به لغو قوانین ملی می‌انجامد. [در دل این روند] سیستم‌های حقوقی را مورد سوال قرار می‌دهد و مسائل زیست محیطی را به معارضه می‌طلبد و تمام اینها به نام محافظت از حقوق سرمایه‌گذاران، تحت موافقتنامهٔ آزادی تجارت امریکای شمالی، نفتا، انجام می‌شود». کلیه موافقتنامه‌های تجارت آزاد، تنظیم قوانین جدیدی است که از سرمایه‌گذاران حمایت می‌کند. در پایان یک دورهٔ بیست و پنج ساله، درحالی که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی رشد وسیعی کرده است، سرمایه‌های چندملیتی هم‌اکنون در پی رژیم قانونی جدیدی هستند که در آن حقوق مالکین خصوصی (سرمایه‌گذاران بین‌المللی) را حفظ کرده تا بر دیگران تقدم داشته باشند.

### رمز موافقتنامه‌های سازمان تجارت جهانی حفاظت مالکیت است

سرمایه‌داری همواره به حقوق مالکیت مردم تأکید داشته است. موافقتنامه‌هایی شبیه به نفتا و سازمان تجارت جهانی بیانگر تلاش هماهنگ‌شدهٔ حرکت به سمت اتوپیای سرمایه‌داری است تا در آن غول‌های چندملیتی بتوانند مسیر خود را در جهت کنترل درآوردن قوانین، سنت‌ها و حرکت‌های جوامع مختلف، آن طور که می‌خواهند تنظیم کنند.

امروزه رهبران سیاسی و اقتصادی چنین وانمود می‌کنند که آنچه انجام می‌دهند [در مسیر] رشد مسائلی همانند دموکراسی، خوشبختی جهانی و حقوق بشر است. این اظهارات در مورد

1. production carbon and Barium (PCB)

2. S.D. Myers

دموکراسی از نظر تاریخی کاملاً تازه است. فقط در قرن بیستم تعدادی از احزاب سیاسی مهم و رؤسای حکومتها دموکراسی را پذیرفتند. من در بخش ششم کتاب به تعدادی از آنها که به دموکراسی و سرمایه‌داری احترام می‌گذاشتند، پرداخته‌ام. در اینجا به طور مختصر می‌خواهم به زمانی نظر بیان‌دازم که آنها نتوانستند نظراتشان را در بخش دموکراتیک پیاده کنند. امروزه بسیاری از نتایج آن مشخص شده است. آن هنگام که سرمایه‌داری، دوران اولیه خود را پشت سرگذارد ناگهان بحث بوجود آمده درباره تضاد بین حقوق مالکیت و حقوق مردم خود را نمایاند. بحثی که تا به امروز نیز ادامه دارد.

در سال ۱۶۴۷ در کشور انگلستان، شاه از ارتشی [متشکل] از کارگران عادی، دهقانان، پیشه‌وران و بیکاران شکست خورد؛ ارتشی که به وسیله گروههایی از زمین‌داران ثروتمند که در مورد احترام پادشاه به مالکیت‌هایشان بدبین شده بودند رهبری می‌شد. شکل جدید ارتش، یعنی نیروهای مردمی، ارتش شاهنشاهی را در هم شکست و سلطنت را تسخیر کرد. اکنون آنها این مسئله را پیش رو داشتند که تصمیم بگیرند چه نوع قانون اساسی را باید جایگزین موناشرسی (خودکامگی) کنند. نظامیان ملوان در حالی که از این مسئله وحشت داشتند که رهبران ثروتمند ممکن است با آوردن یک سیستم کمتر دموکراتیک، به آنان خیانت کنند، گرد هم جمع شدند و شورایی تشکیل دادند و دو نفر از مهمترین ژنرال‌های نظامی را دعوت کردند: الیور کرامول و هنری لرتون، تا در کلیسایی، در لندن - کلیسای پوتنی - ملاقات کنند. برنامه‌ای که به وسیله گروهی رادیکال به نام لورلرها از دریانوردان حمایت می‌کرد، سندی را به نام موافقتنامه پیشنهاد کردند که حق رأی همگانی برای همه افراد بالغ را به رسمیت می‌شناخت. (خوشبختانه این بحث‌ها به وسیله تاریخ‌نویسانی که آن بحث‌ها را به خاطر می‌آوردند ثبت شده است. ما سندهایی را [به نقل] از یکی از فوق‌العاده‌ترین بحث‌ها در تاریخ سیاسی نوشته‌ایم).

آنچه در پوتنی اتفاق افتاد، فوق‌العاده است. زیرا مردم فقیر به مبارزه با ثروتمندان پرداخته بودند. این تقابل در شرایطی بود که بحث در آن جریان داشت؛ بحثی درباره تضاد مالکیت و دموکراسی.

برای تأیید وضعیت دموکرات‌ها کلنل رانبورگ، از اعضای ارتش مردمی، به ژنرال‌ها چنین گفت: «من فکر می‌کنم که فقیرترین کسی که در انگلستان وجود دارد، دارای حق زندگی است همانند ثروتمندترین مردم، این واقعیت دارد آقا. من فکر می‌کنم این مسئله مشخص است که هر

فردی که تحت پرچم حکومت زندگی می‌کند باید اول با رضایت خودش، خود را تحت حکومت قرار دهد.» برای رانبورگ و لورلرها این رضایت تنها می‌توانست به وسیلهٔ حق انتخاب مفهوم پیدا کند.

ژنرال آیرتن در حالی که برای ثروتمندان و تجار صحبت می‌کرد به بحثهای رانبورگ حمله کرد و چنین گفت: «هیچ کس حق ندارد منافع و یا سهمی در تعیین و یا انتخاب کسانی داشته باشد که باید تعیین کنند که چه قوانینی را ما باید حاکم کنیم. هیچ کس چنین حقی ندارد. کسی نمی‌تواند منافع معین دائمی در این پادشاهی داشته باشد. فقط یک گروه کوچک چنین منافع دائمی را دارا هستند.» او چنین ادامه داد: «اشخاصی که زمین دارند و آنها که در شرکتهایی هستند که تجارت می‌کنند.»

چرا حق انتخاب حکومت به مردانی واگذار می‌شود که مالکیت وسیعی داشته باشند؟ بدین علت که اگر شما همهٔ ما را از نظر سیاسی برابر بدانید (بنابراین همه باید حق انتخاب داشته باشند). در نتیجه چرا ما نباید از نظر حقوق اقتصادی و اجتماعی برابر باشیم؟ آیرتن گفت: «اگر یک مرد حق برابری با دیگران برای انتخاب داشته باشد، این نکته می‌تواند او را حاکم کند.» و ادامه می‌دهد: «[فرد] با همین حق طبیعی برابر با دیگران داشتن، می‌تواند حقوق برابری در کالایی که می‌بیند داشته باشد؛ غذا، لباس، نوشیدنی، او می‌تواند آنها را برای خودش بردارد. او می‌تواند آزادی داشته باشد برای زمین، برای خاک که در آن مشغول به کار شود و آن را بکارد.» آیرتن به اختصار می‌گوید: اگر ما با حق برابر برای مشارکت در حکومت برخورد کنیم، بزودی باید برابری در غذا را بپذیریم. و این پایان نابرابری در مالکیت و دارایی خواهد بود. او دلیل نپذیرفتن دموکراسی را این چنین بیان می‌کند: «بدان علت که من باید مواظب مالکیت باشم.»

«مواظب مالکیت بودن»: این است کلید بسیاری از بحثها که در سراسر تاریخ سرمایه‌داری جریان داشته است و هیچ‌گاه بیش از امروز در برابر ساختارهای جهانی سازی قرار نداشته است. تقابلی که در کوههای جیاپاس اتفاق افتاد، دهکده‌های بومی، میدانهای شهرهای آرژانتین و بولیوی، خیابانهای سیاتل، کبک سیتی و ژنو، همه آنها به مسئله بحث کلیسای پوتنی در ۳۵۰ سال پیش برمی‌گردد: آیا مردم به عنوان مردم دارای حقوقی هستند و یا آنکه صرفاً مالکان و صاحبان ثروت دارای حقوق هستند؟

برای معماران پیمان نفتا و موافقتنامه‌های سرمایه‌گذاری چندجانبه یا سازمان تجارت

جهانی جواب مشخص است. آنها عقیده دارند که حقوق جدیدی برای سرمایه‌های چندملیتی وجود دارد که برای شهروندان عادی قابل دسترسی نیست. علاوه بر آن، آنها مذاکراتی را [در جلسات اقتصاد جهانی] دنبال می‌کنند که هیچ‌گاه شهروندان بدان دسترسی ندارند. همان‌گونه که یکی از رؤسای سازمان تجارت جهانی به تایمز مالی گفته است «سازمان تجارت جهانی مکانی است که حکومتها در آن در برابر گروههای فشار محلی نقشه می‌کشند و به توطئه‌چینی می‌پردازند.» در کنار سایر مسائل، این نقشه کشیدن‌ها در آینده منجر به فقیرتر شدن میلیونها انسان خواهد شد.

### جهانی‌سازی فقر و نابرابری

وقتی حامیان جهانی‌سازی، با قدرت جدیدی که به شرکتهای چندملیتی اعطا می‌شود، مواجه می‌شوند، معمولاً بحث را منحرف می‌کنند. هر زمان که در این زمینه بحث می‌شود، آنها مسئله دیگری را پیش کشیده و درباره گسترش خوشبختی به سراسر جهان سخن می‌گویند. برای مثال مجله جهان و ارتباطات، هفت بخش از اولین نوشته‌های خود را به حمایت از امریکا در کبک‌سیتی اختصاص داده و در این باره این شعار را تکرار می‌کرد که: «جهانی‌سازی عبارت است از نیروی قدرتمند خوب، همراه با پتانسیل زیاد که می‌تواند میلیونها نفر را از فقر نجات دهد و جهان را سالم‌تر و غنی‌تر کند و مکان بهتری برای زندگی به وجود آورد». آنها به همان شعارها ادامه داده و می‌گفتند: «برای اولین بار در تاریخ، چشم‌انداز پایان فقر مردم، روشن‌تر شده است. برای هزار میلیون انسانی که در نیازمندی بسر می‌برند، راه‌نهایی برای خروج وجود دارد و این راه جهانی‌سازی است.» [همین مجله] با این امید که این حرفها مورد قبول واقع شده است، ۵ روز بعد چنین اظهار داشت: «جهانی‌سازی نعمت است و این امکان را به وجود می‌آورد که میلیونها انسان از فقر رهایی یابند.»

اکنون اگر این مسئله حقیقت داشته باشد، اگر جهانی‌سازی با همه تأثیرات ناخوشایندش، واقعاً میلیونها انسان را از فقر و گرسنگی نجات می‌دهد، اگر واقعاً جهان را سالم‌تر و بهتر می‌کند، پس بسیاری از مخالفانش باید درباره آن دوباره به تفکر بپردازند. گرچه چنین می‌نماید که نویسندگان مجله جهان و ارتباطات در ارائه دلایل جدی ناتوان باشند، اما به نظر می‌رسد تئوریسین‌های نتولیبرال و ایدئولوگ تجارت آزاد دلایل کافی برای دنبال کردن آن مسائل داشته

باشند. اما برای میلیون‌ها مردم جهان، لفاظی نمی‌تواند کودکان [شان] را سیر کند، آب سالم آشامیدنی برای آنها تهیه کند یا ناهنجاری‌ها را از میان بردارد. هنگامی که من به نمونه‌های واقعی نگاه می‌کنم و به موضوعات مختلف نظر می‌اندازم، بحث‌های طرفداران جهانی‌سازی بسیار بی‌منطق به نظر می‌رسد.

### جهانی‌سازی باعث نزول نرخ رشد اقتصادی می‌شود

شواهد جدی در دست نیست که تغییراتی که همراه جهانی‌سازی به وجود می‌آید، باعث بالا رفتن نرخ رشد اقتصادها می‌شود و تولید ثروت را افزایش می‌دهد. همان‌طور که مرکز تحقیقات سیاسی و اقتصادی واشنگتن اظهار می‌کند، در مقایسه با ۲۰ سال قبل، دوره جهانی‌سازی با نرخ رشدی پایین‌تر از استاندارد مشخص می‌شود. در حالی که این مرکز کشورهای جهان را از لحاظ ثروت به ۵ دسته تقسیم می‌کند، اظهار می‌کند که تمام گروه‌های کشورهای، حتی غنی‌ترین آنها رشد پایینی را در طی دوره جهانی‌سازی از سر گذرانده‌اند (۱۹۸۰ - ۲۰۰۰).

اما بدترین نتایج برای کشورهای فقیر به وجود آمده است؛ کشورهایی که سهم سرانه تولید ناخالص ملی آنها بین ۳۷۵ دلار تا ۱۱۲۱ دلار بوده است. این اقتصادها با میانگین ۹/۱ درصد در سراسر دوره اول رشد کرده‌اند. اما در بیست سال اخیر دوره جهانی‌سازی، رشد منفی را (یعنی تقلیل میزان ثروتی که در این کشورها برای هر شخص تولید می‌شود) از سر گذرانده‌اند. این جریان نتایج نگران‌کننده‌ای را به وجود آورده است:

- مجموعاً ۸۰ کشور در جهان امروز وجود دارند که درآمد سرانه آنها کمتر از درآمد آنها در ۳۰ سال قبل است.
  - در نتیجه شمار کشورها با درآمد سرانه کمتر از ۹۰۰ دلار در سال (کشورهایی که سازمان ملل متحد آنها را با عنوان «کمتر توسعه یافته» جدا کرده است) از سال ۱۹۷۱ دو برابر شده و از ۲۵ کشور به ۴۹ کشور افزایش یافته است.
  - یکی از نتایج، کاهش امکانات زندگی در ۱۸ کشور است که ۱۰ کشور از آنها در آفریقا و ۸ کشور در شرق اروپا و محدوده اتحاد شوروی سابق قرار دارند.
- با نگاه عمیق‌تر به این مسئله می‌توان وضعیت مصیبت‌بار همه آنها را مشاهده کرد. جدول شماره ۲ بیانگر آن چیزی است که در امریکای لاتین و آفریقا در این دو دوره اتفاق افتاده است:

جدول شماره ۲.		
سال		کشور
۱۹۸۰ - ۲۰۰۰	۱۹۶۰ - ۱۹۸۰	
٪۷	٪۷۳	امریکای لاتین
٪-۲۳	٪۳۴	آفریقا

مأخذ:  
Murray Dobbin, "Democracy and the Quebec summit" Financil post, April 30, 2001

ضربه شدیدی که جهانی‌سازی بر رشد اقتصادی این دو منطقه وارد کرد، فاجعه‌آمیز است. در حالی که امریکای لاتین تحت فشار غارتی قرار داشت که رشد اقتصادی آن را کاهش می‌داد، آفریقا مصیبت بزرگی را تجربه می‌کرد، درحالی که درآمد سرانه به حدود یک‌چهارم تقلیل پیدا کرده، امید به زنده ماندن در بسیاری از کشورها کاهش یافته است.

### جهانی‌سازی، نابرابری را در جهان افزایش داده است

- درحالی که جهانی‌سازی با اقتصادهایی با رشد ناچیز درهم آمیخته است، (یا با اقتصاد کاملاً بسته) نابرابری بیشتری در تقسیم ثروت بوجود آورده است. تحقیقات به عمل آمده از طرف روبرت وید از مدرسه اقتصادی لندن برای بانک جهانی نشان می‌دهد که تحت سیستم جهانی‌سازی، ثروتمندان ثروتمندتر و فقرا فقیرتر شده‌اند. وید با نگاه به تقسیم درآمد جهانی در ۵ سال (۱۹۸۸ - ۱۹۹۳) چنین نتیجه می‌گیرد که سهم درآمد جهانی برای فقیرترین کشورها، که ۱۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، به یک‌چهارم سقوط کرده است. در حالی که سهم ۱۰ درصد ثروتمندان به ۸۰ درصد رسیده است. این مسئله نتایج وحشت‌انگیز زیر را دربر داشته است:
- ارزش دارایی دویست نفر از ثروتمندترین مردم جهان در چهار سال منتهی به ۱۹۹۸ دو برابر شده است و به بیش از یک تریلیون دلار رسیده است.
  - فقط ۳ نفر از میلیاردرها دارای ثروتی بزرگتر از مجموع تولید ناخالص کشورهای کم‌توسعه یافته با ۶۰۰ میلیون جمعیت هستند.
  - فاصله درآمد بین یک‌پنجم جمعیت کره زمین که در کشورهای ثروتمند زندگی می‌کنند، در

- مقایسه با پنجمین بخشی که در کشورهای فقیر زندگی می‌کنند از نسبت ۳۰ به ۱ در سال ۱۹۶۰، به نسبت ۶۰ به ۱ در سال ۱۹۹۰ و به نسبت ۷۴ به ۱ در سال ۱۹۹۷ رسیده است.
  - در کشورهای کمتر توسعه یافته نیم میلیارد از مردم در فقر مطلق زندگی می‌کنند که این مسئله به این معناست که روزانه با ۱ دلار یا کمتر روزگار می‌گذرانند.
  - در این کشورها یک میلیارد نفر از مردم بالغ بیسواد هستند و ۲/۴ میلیارد فاقد بهداشت مناسب و یک میلیارد نیز محروم از آب آشامیدنی سالم.
- و درست همان‌گونه که نابرابری میان کشورها افزایش می‌یابد، نابرابری در داخل یک کشور نیز سیری فزاینده دارد. دو نمونه از اقتصادهای جهانی شده امریکای لاتین را در سال ۱۹۷۵ در نظر بگیرید. سهم درآمد ۲۰ درصد از ثروتمندترین [قشرهای] جمعیت آرژانتینی در مقایسه با ۲۰ درصد فقیر، ۸ به ۱ بود و در نتیجه اصلاحات نتولیرالی، این نرخ در سال ۱۹۹۱ دو برابر شد و سپس به نسبت ۲۵ به ۱ در سال ۱۹۹۷ رسید. همچنین در برزیل نسبت نابرابر میان دو گروه به [سطح] ۴۴ به ۱ رسید. به طور ساده جهانی سازی چیزی بجز:
- «مکانیزمی برای انتقال وسیع ثروت میان فقیر و غنی نیست.» به زبان دیگر دقیقاً این نکته آن چیزی است که طراحی شده است. تجارت جهانی آفریقا را به فقر کشانده است.
- در حالی که طرفداران جهانی سازی با علاقه می‌گویند که تجارت در بازار جهانی مسیر خوشبختی است، به راحتی منکر شواهدی از فقیرتر شدن مناطقی از جهان، همانند جنوب آفریقا هستند. به علاوه آن طور که جدول شماره ۳ نشان می‌دهد صادرات این ناحیه سهم بالایی از درآمد را، نسبت به سایر بخشهای جهان داراست:

جدول شماره ۳. سهم صادرات به تولید ناخالص داخلی از بازارهای خارجی	
کشور	سهم درصد
کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی <sup>۱</sup>	۱۹
کشورهای امریکای لاتین	۱۵
کشورهای جنوب آفریقا	۲۹

مأخذ: United Nations, *Human Development Report 1999*, pp. 2, 31

1. Organization for Economic Corporation Development (OECD)



کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، کشورهای دارای اقتصاد توسعه یافته‌اند، که عبارتند از: امریکای شمالی، غرب اروپا و ژاپن. برعکس اسطوره تجارت آزاد، نرخ بالای صادرات نمی‌تواند هیچ کمکی به مردم ناحیه بکند. طبق گزارش بانک جهانی درآمد سرانه جنوب آفریقا (منطقه زیر صحرای آفریقا) بین ۱۹۸۷ تا ۲۰۰۰ بیست و پنج درصد سقوط کرده است. آنچنان که قبلاً نیز گفتیم، امید به زندگی در این ناحیه بشدت سقوط کرده است. در حقیقت ۴ کشور جنوب آفریقا مرحله به مرحله ظرفیت زندگی‌شان سقوط می‌کند. در همان حال [به میزان] ۱۴ درصد در بوتسوانا، ۱۵ درصد در اوگاندا و ۱۷ درصد در زامبیا و زیمبابوه درآمد مردم کم شده است. با سقوط قیمت‌های بازار جهانی برای مواد خام از قهوه گرفته تا مس، این وضعیت همچنان ادامه دارد. جدا از نیاز به سرمایه خارجی برای پرداخت وام‌های بانک‌های خارجی و وام‌دهندگانی همانند صندوق بین‌المللی پول<sup>۱</sup>، کشورهای آفریقایی هیچ شانس برای تداوم گسترده کالاهای تولیدی که هر روزه قیمتشان سقوط می‌کند، ندارند. درحقیقت جنوب آفریقا به طور مداوم روزانه ۳۳۷ میلیون دلار بدهی می‌پردازد. مبلغی که هر کمکی را که کشورهای ثروتمند به آنها بکنند، کاملاً تحت الشعاع قرار می‌دهد. بدین ترتیب منطقه جنوب آفریقا به گونه‌ای در دام وام‌ها افتاده است که درآمدهای حاصل از صادرات را باید به بانکها و مؤسسات مالی جهانی بفرستد، به جای آنکه این درآمدها را در بهداشت، آموزش و پرورش و غیره سرمایه‌گذاری کند. این تفکر که گسترش وابستگی به تجارت جهانی، درآمدها را افزایش می‌دهد، وقتی در مورد مردم آفریقا گفته می‌شود چیزی بجز یک شوخی، بی‌اعتبار نیست.

در برخورد با این شواهد آشکار، طرفداران جهانی‌سازی به همان اظهارات خاص خود برمی‌گردند که کشورها باید مسیر نئولیبرالیسم را انتخاب کنند؛ مسیری که دیر یا زود باید به آن بپیوندند. نگاهی به کشورهای پیشرفته‌ای می‌اندازیم که به طور کامل مدل نئولیبرالی را در سالهای اخیر به کار گرفته‌اند؛ کشورهایی مانند کره جنوبی، آرژانتین و مکزیک.

### ادغام جهانی و درهم آمیختگی اقتصادی: کره جنوبی و آرژانتین

گسترش صنعتی شدن به کمک دولت از میانه دهه ۱۹۵۰ در کره جنوبی باعث ظهور این کشور در

1. Interntional Monetary Fund (IMF)

دهه ۱۹۷۰ به عنوان یکی از قدرتمندترین «کشورهای تازه صنعتی شده» جهان شد. در دهه ۱۹۸۰ کشور کره به عنوان نیروی مهم الکترونیک، فولاد، اتومبیل و صنایع کشتی سازی جهان شناخته شد. در این مرحله حکومت امریکا، کره را مجبور کرد بازارهایش را به روی کالاها و سرمایه های خارجی باز کند. در ۱۹۸۳ رئیس جمهور، رونالد ریگان، از کره دیدار کرد و به آن کشور در این زمینه اولتیماتوم داد. پس از آن ایالات متحد مبادرت به اجرای قانون تجارت «سوپر ۳۰۱» (این قانون به ایالات متحد اجازه می دهد که طرف تجاری نامناسب خود را تنبیه کند) برای به زانو درآوردن اقتصاد کره کرد. این تهاجم خیلی مؤثر بود. آنقدر که کره را وادار کرد تا واردات کالاهای کشاورزی را آنچنان بالا ببرد که از مبلغ ۱/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵ به ۵ میلیارد دلار در انتهای سال ۱۹۹۱ برساند. در حقیقت کره اکنون بزرگترین خریدار تولیدات کشاورزی امریکاست. از طریق بازارهای باز کره، سرمایه گذاران و سفته بازان بین المللی سرازیر شدند و سایر کشورهای آسیای شرقی همانند تایلند، اندونزی، مالزی و فیلیپین را بخوبی نشانه گرفتند. بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ سرمایه های خارجی به این ۵ کشور دست یافتند و از [سطح] مبلغ ۲۰ میلیارد به ۹۵ میلیارد دلار افزایش یافتند. اما وجود بازارهای نامنظم و نفوذ سرمایه سفته باز، تمام فرصتهای واقعی بهره وری را از کار می اندازد. بزودی مشخص شد که سرمایه خارجی شروع به فرار از منطقه کرده است. مشکلات اقتصادی در تایلند به صورت ناگهانی با فرار سرمایه ها ظاهر شد. [در همین حال] گسترش سرمایه گذاری خارجی در ۵ کشور وضعیت غم انگیزی پیدا کرد و از میزان ۱۱۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۷ ناگهان بشدت سقوط کرد. (که از سطح سرمایه گذاری ۲۰ میلیارد دلاری شروع شده بود).

به یکباره افتخار منطقه، کره جنوبی نتولیرالیزه شده، خود را در حالت عدم تعادل احساس کرد. این عدم تعادل در اثر ضربه ای بود که از بازارهای آزاد خورده بود. در اوج بحران، روزانه ۱۰،۰۰۰ کارگر اخراج می شدند. و هر ماه ۳۰۰،۰۰۰ نفر کار خود را از دست می دادند.

تحت تأثیر ضربه های این بحران بسیاری از شرکتهای کره ای با به حراج گذاشتن [دارایی ها]، خود را منحل کردند. به تازگی جنرال موتورز کارخانه اتومبیل سازی دوو را خریده است. معامله پس از آن انجام شد که شرکت امریکایی موافقت دوو را برای اخراج یک سوم از ۲۲،۰۰۰ پرسنل خود جلب کرد. چنین است پاداش پیروی از مسیئرنتولیرالی.

اما چنانچه کشوری گمراه شده و مدل جهانی سازی را پذیرفته، باید تنبیه شود، آن کشور

آرژانتین است. کره باید مورد ضرب قرار می‌گرفت تا کاملاً مطیع می‌شد ولی آرژانتین نیازی به آن نداشت بلکه حاکمان آن کشور از ابتدا سیاستهای نئولیبرالی را همانند باورهای مذهبی در دهه ۱۹۹۰ پذیرفتند. حکومت آرژانتین با اعتقاد قلبی به مسئله بازار آزاد، تبدیل به متحد وفادار واشنگتن در امریکای لاتین شد. در سال ۱۹۹۱ هیچ کشور دیگری در این ناحیه حاضر نشد که دسته‌های نظامی خود را به جنگ با عراق بفرستد بجز آرژانتین. و تنها آرژانتین در میان کشورهای امریکای لاتین، شریک جرم بین‌المللی امریکا بود. [در پی] همین احساسات سیاسی امریکایی دوستی حکومت بود که وزیر خارجه آرژانتین ارتباط کشورش با امریکا را از نوع «ارتباط عاشقانه» دانست.

در جبهه اقتصادی، این کشور به دنبال اجرای سیاست‌های نئولیبرالی بود. خصوصی کردن، باز کردن بازار، قطع ناگهانی خدمات اجتماعی و در رأس همه این موارد، موافقت حکومت با دلاریزه کردن اقتصاد یعنی با شیوه‌هایی که پول جاری (پزو) را وابسته به دلار می‌کند. در نتیجه هر وقت که دلار امریکا بالا برود، پزو آرژانتین نیز بالا می‌رود و در این صورت کالاهای آرژانتینی در بازار جهانی گران تمام می‌شود و با بالا رفتن قیمت کالاهای آرژانتینی، صادرات این کشور سقوط می‌کند و تجارت جاری با کسری مواجه می‌شود. این مسئله حکومت را مجبور به روی آوردن به قرضه‌های خارجی می‌کند. بدین ترتیب در نتیجه ضرورت سیاست دلاریزه کردن اقتصاد که از سوی واشنگتن، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی [به آرژانتین] تحمیل شد، قرضه‌های خارجی آرژانتین آن چنان بالا رفت که به میزان ۱۴۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ رسید.

در حالی که کشور عمیقاً در زیر بار وامها قرار می‌گرفت، مردم تحت فشارهای خصوصی شدن سردرگم بودند. خدمات اجتماعی قطع می‌شد و اخراج‌های دسته‌جمعی صورت می‌گرفت. وال استریت ژورنال تخمین می‌زد که در طول یک سال، چهارمیلیون نفر از مردم به زیر خط فقر سقوط کنند، یعنی حدود ده درصد جمعیت. در مجموع ۱۸ درصد از مردم آرژانتین به طور رسمی بیکار شدند که یکی از بالاترین نرخ‌های بیکاری کشورهای صنعتی در جهان است (و شمار واقعی بیکاران مطمئناً بیشتر [از این] است). در عین حال صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اقداماتی انجام دادند که مشکلات موجود بسیار شدیدتر شد.

با اینکه بحران شدیدتر می‌شد، یک یادداشت تکنیکی تفاهم بین حکومت و صندوق بین‌المللی پول در سپتامبر ۲۰۰۰ به امضا رسید. در آن شرایط آرژانتین نیاز به بودجه ۱,۲ میلیارد

دلاری داشت تا بتواند کسری سال ۲۰۰۱ را جبران کند. در آن هنگام مشخص بود که آرژانتین به سمت بحران پیش می‌رود. در یک بخش خاص با نام «بهبود شرایط فقرا»، آرژانتین مستقیماً ۴۰ دلار کمک ماهانه‌ای را که به مستمری‌بگیران بیکار شده از برنامه‌های دولت پرداخت می‌کرد، قطع کرد. بدین ترتیب صدها هزار نفر فقیرتر شدند.

سقوط اقتصادی مشخص بود و تولیدات صنعتی ۲۵ درصد سقوط کرده بود. در همان حال رئیس بانک جهانی به شکل اغراق‌آمیزی ادعا کرد که دولت سه میلیارد دلار از مخارج حکومت و هزینه نیروی کار کم کرده است. در حالی که [هم اینان] سقوط اقتصادی، افزایش فقر عمومی و بیکاری فزاینده را نادیده می‌گرفتند. جمیز ولف سان، رئیس بانک جهانی با حرارت از «بازار قابل انعطاف نیروی کار» تمجید می‌کرد. (در حقیقت بازار قابل انعطاف نیروی کار به معنی پایین بودن دستمزدها بود.) نرخ فقر رسمی به ۴۴ درصد جمعیت رسیده بود که ۲ برابر نرخ ۱۰ سال قبل بود. در حالی که اوضاع در حال تغییر بود و فقر و ناامیدی همچون سیل عظیمی جامعه را در بر می‌گرفت و شورش برای نابودی پایه‌های حکومت ادامه داشت، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از پذیرفتن [مسئولیت] رسوایی‌ای که خود به وجود آورده بودند، سرباز می‌زدند. امروز آرژانتین کشوری ورشکسته است. اقتصاد آن درهم ریخته و مردم غارت شده‌اند. این وضعیت به خاطر یک دهه بردگی در برابر شیوه‌ی نئولیبرالی امریکاست. به علاوه، مسئله‌ای در کارنامه‌ی نتایج الگو جهانی سازی وجود دارد که عبارت از هماهنگی کامل با بازار جهانی و در کنار آن خصوصی سازی و قطع گسترده هر نوع کمک دولتی است. این مسائل باعث می‌شود که اقتصادهای کوچکتر به صورت باورنکردنی آسیب ببینند و به سقوط اقتصادی دچار شوند که قطعاً مخالف آن چیزی است که طرفداران جهانی سازی اظهار می‌دارند.

### نفتا مردم مکزیک را غارت کرد

اگر بتوان یک کشور موفق در زمینه جهانی سازی را نام برد، مسلماً مکزیک است. نزدیک‌ترین کشور فقیر به بزرگترین بازار جهانی و تنها کشور در حال توسعه‌ای که عضو نفتاست. مکزیک به صورت ایده‌آل، در جایی قرار گرفته که بتواند از جهانی سازی بهره‌برداری کند. علاوه بر آن مکزیک هیچ شباهتی به جنوب آفریقا ندارد. مکزیک یکی از ۵ منطقه بزرگی است که سرمایه‌های خارجی را در جهان توسعه یافته دریافت می‌کند. در حقیقت منطقه آزاد تجاری

کشور، که به نام ماکیولادورا<sup>۱</sup> شناخته می‌شود، کارخانه‌های جدیدی را در بخشهای مختلف احداث کرده است. در پایان سال ۲۰۰۰ تعداد ۳,۷۰۰ کارخانه در ماکیولادورا، ۱,۳۷۰,۰۰۰ نفر را در استخدام گرفت که یک افزایش یک میلیونی از سال ۱۹۸۷ به بعد بود. با استانداردهای جهانی‌سازی، مکزیکی تبدیل به کشوری پیشرفته شد. اما برای مردم عادی نتایج فاجعه‌آمیز بود. از هنگام اجرای معاهده‌نامه نفتا در سال ۱۹۹۴ نتایج زیر به بار آمده است:

- حداقل دستمزد ۴۰ درصد سقوط کرده است.
  - فاصله میان دستمزدهای امریکا و مکزیکی ۳۰ درصد افزایش داشته است.
  - در صنایع اتومبیل‌سازی که اکثریت آن در ناحیه ماکیولادورا است، کارگران مکزیکی حقوقی معادل یک دوازدهم مزد کارگران در ایالات متحد را دریافت می‌کنند. در حالی که این نسبت در سال ۱۹۸۰ یک سوم بود.
  - ۳۶ میلیون از مردمی که دارای شغل هستند، زیر خط فقر زندگی می‌کنند که ۶۲ درصد جمعیت شاغل را تشکیل می‌دهند.
  - از سال ۱۹۹۵ طبق گفته سازمان تعاونی اقتصاد و توسعه، دستمزد واقعی در مکزیکی ۱۰ درصد کاهش یافته است. (که احتمالاً به طور قابل ملاحظه‌ای کمتر از واقعیت است.) در حالی که تولیدات کارگران ۴۵ درصد بالا رفته است.
- نکته آخر بسیار ناراحت‌کننده است. رشد تولید و سقوط دستمزد به مفهوم سود سرشار است. و این همان چیزی است که نفتا و چنین موافقتنامه‌هایی همه برای آن تشکیل شده‌اند. اساس واقعی برنامه جهانی‌سازی به گونه‌ای تنظیم شده است که سود شرکت‌های چندملیتی را با پایین آوردن دستمزد بالا ببرند، مالیات آنها را کم کنند، قوانین محیط زیست را رعایت نکنند و حقوق کارگران را کاهش دهند. در نتیجه از اظهارات یکی از سردمداران اصلی نباید تعجب کرد که می‌گوید: «به علت آنکه نفتا بر کم کردن ارزش کار متمرکز شده و به علت آنکه نیروی کار مکزیکی شدیداً رشد کرده است، کارگران مکزیکی سود نمی‌برند».
- آنچه باعث می‌شود اصل سودآوری شرکتها را در مکزیکی تحت موافقتنامه نفتا تضمین کند، فشار پلیسی و نظامی است. در غیر این صورت کارگران، دهقانان و مردم فقیر در برابر برنامه‌های جهانی‌سازی مبارزه می‌کنند. اما حکومت آنها را به طور مداوم سرکوب می‌کند.

1. Maquiladora

در ماکيولادورا تلاش کارگران برای سازمان دادن اتحادیه مستقل، بارها درهم شکسته شده است. برای مثال در ژانویه ۲۰۰۰ پلیس مسلح به تپانچه و مسلسل به اعتصاب صلح آمیز کارگران در برابر کارخانه امریکایی دورا حمله کرد، کارگران را مورد ضرب و شتم قرار داد و رهبران آنان را دستگیر کرد. هرچند اعتراض بین‌المللی باعث آزادی رهبران شد، شرکت بیش از صد نفر از اعتصاب‌کنندگان را اخراج کرد و دولت از به رسمیت شناختن اتحادیه آنان امتناع ورزید. این یگانه نمونه از این موارد نیست. به کارگیری دسته‌های اوباش و پلیس برای دستگیری و ارباب کارگران در ماکيولادورا به صورت گسترده وجود دارد.

همان گونه که زاپاتیست‌ها بخوبی درک کرده‌اند، این نکته بیانگر برنامه‌های مخفی کثیف نئولیبرالی است که پایه‌های آن بر فشار و سرکوب است. در حقیقت بدون کاربرد گروه‌های سرکوبگر پلیس، برنامه جهانی سازی از روی زمین محو می‌شود.

### نظامی کردن شهر، بازداشت تهیدستان، خشونت دولتی و نئولیبرالیسم

طرفداران جهانی سازی خودشان را ارمغان‌آوردندگان آزادی می‌دانند. این نکته مهمی است که ما بر آن تأکید کنیم. گذشته از هر چیز، نئولیبرالیسم قانون و شیوه‌ای فنانیک است. آنان هنگام سرکوب جوانان، به وجود آوردن کمپ‌های چکمه‌پوشان، پاک کردن پارک‌ها از مردم بی‌خانمان، سرکوب معتادان، قتل و جنایت یا سرکوب ناراضیان سیاسی، آنچنان هیاهو به راه می‌اندازند که هیچ صدایی شنیده نشود. در پشت ماسک فریبکارانه درباره آزادی تجارت و آزادی بازار، کمین‌های دشمن و مسائل مورد علاقه پلیس و زندان، در برابر آزادی‌های مردم عادی قرار دارد. قهرمانان آنان، کارگران مغازه‌ها که حقوق خود را طلب می‌کنند یا مردم تهیدستی که زمین‌های خودشان را می‌خواهند یا مردم بی‌خانمانی که در برابر حملات پلیس مقاومت می‌کنند، نیستند. چنین مردمی آنها را دچار کابوس می‌کنند. در عوض آنها پلیس‌های چکمه‌پوش را ستایش می‌کنند که همراه با سلاح‌های اتوماتیک شان آنقدر شجاع هستند که بتوانند مردم معترض بی‌سلاح را مورد حمله قرار دهند و روز روشن جوانان رنگین‌پوست را زیر ضرب و شتم بگیرند. برای آنها برخورد وحشیانه با آزادیها و حقوق شهروندی حتی [ارتکاب] قتل، جهت دفاع و حفظ سود مالکیت پذیرفتنی است.

هر کس که در اعتراض‌های قانونی علیه جهانی سازی در شهرهایی همانند سیاتل، واشنگتن،

بانکوک، ویندسور، بوئنوس آیرس، ملبورن، سئول، پراگ، کیک سیتی یا ژنو شرکت داشته باشد، حقیقت این موضوع را درک کرده است که در زیر حملهٔ دسته‌های پلیس که تظاهرکنندگان را با گاز اشک‌آور و اسپری‌های پودر فلفل، گلولهٔ پلاستیکی، آب‌پاش‌ها و غیره مورد حمله قرار می‌دهند، کشته شدن یکی از اعتراض‌کنندگان، تنها به یک لحظه بستگی دارد.

چنین لحظه‌ای در ۲۰ ژوئن ۲۰۰۱ هنگامی فرا رسید که جوان بیست و سه ساله‌ای به نام کارلو گوی لیونی در جنوا ایتالیا توسط پلیس به قتل رسید. اما آنچه ما باید از یادآوری خاطرهٔ کارلو و عوامل کشته‌شدنش به خاطر بیاوریم، این است که این مسئله به هیچ‌وجه حادثه‌ای منحصر به فرد نیست، بلکه به منزلهٔ پایمال شدن حقوقی است که بسیاری از مردم در کشورهای دیگر قربانی آن بوده‌اند. از ویتنام گرفته تا کلمبیا، مردم قربانیان حفاظت از مالکیت ثروت‌اند. من در دو بخش بعدی در این باره بحث خواهم کرد. و در اینجا می‌خواهم به آنان که عاشق جهانی‌سازی همراه با سرکوب‌های دولتی هستند، بپردازم.

در جریان آخرین مطالعات نئولیبرالی، کلت پلیس و زندانها، جایگاه کتاب پدران کلیسا را گرفته است. در قدیم موعظه‌های کلیسایی به عنوان شیوه‌های فوق نظامی در ایالات متحد به عنوان پاسخی به شورش‌های اجتماعی به کار گرفته می‌شد. این ابزار در دههٔ ۱۹۶۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰ در برابر جنبش ضدجنگ ویتنام، پلنگان سیاه، جنبش زنان، اعتصابات و شورش‌های کارگری و غیره به کار گرفته می‌شد. اما در دورهٔ ریگان و بوش و کلینتون، که از دههٔ ۱۹۸۰ آغاز شد، دوره‌ای واقعی که در آن برنامه جهانی‌سازی ظهور کرد - پلیس و زندان به عنوان راه بهتری برای مقابله با شکست قطعی برنامه‌های اجتماعی به کار گرفته شده است. همزمان با گسترش فقر و بی‌خانمانی، میلیاردها دلار صرف مقابله با به اصطلاح جنایت، ساختن زندان‌ها و تسلیح پلیس شد.

در بیست سال گذشته تعدادی از این فرمانها و قوانین جنگهای مذهبی بدقت سازمان یافته‌اند: تحریک احساسات عمومی در برابر معتادان، حرکت عمومی پلیس برای پاکسازی خیابانها از مردم فقیر به نفع کوتوله‌های اشرافی شهرهای کوچک، حمله به مهاجران و پناهندگان، بخصوص در مرزهای مکزیک و اجرای قوانین نژادپرستانه در شهرهای کوچک که برای ترساندن بخشهایی از مردم برای مقابله با کسانانی که چیزی برای دادن ندارند و از مشارکت آنان در شورش ترس وجود دارد. جای تعجب نیست. از نیویورک تا سین سیرناتی و

لوس آنجلس سرکوب پلیس، شلیک به سیاهان یا امریکای لاتینی‌ها بخصوص جوانان، غالباً تشدیدکننده شورش‌های اجتماعی است.

درباره آنچه صنعت پیچیده زندان نامیده می‌شود، چند نکته اساسی وجود دارد. اولین آن موج قوانین ایالات متحد است؛ با نام‌هایی شبیه کنترل خشونت‌آمیز جنایت و قانون کاربرد زور، که در ۱۹۹۴ به تصویب رسید. و یا قانون ضدتروریسم یا مجازات کیفری مرگ مؤثر در ۱۹۹۶ که به پلیس قدرت جدیدی اعطا می‌کند (که غالباً به نام جنگ علیه مواد مخدر<sup>۱</sup> است) و حقوق متهمان را کاهش می‌دهد. دومین نکته این است که پلیس بیش از پیش نظامی می‌شود. اسلحه‌های اتوماتیک نظیر تفنگ‌های ام ۱۶ و هلی‌کوپتر دریافت می‌کند و همچنین نارنجک‌انداز و کلاه‌خود زرهی و غیره. سوم آنکه، امریکا در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ شاهد موج عظیم ساخت زندان است که [طی این سالها] به سطح هفت میلیارد دلار در یک سال رسید.

### این مسئله مربوط به آزادی نیست

این مثال بارها تکرار می‌شود. هنگامی که ما به کاربرد نیروی نظامی توجه می‌کنیم، جوخه‌های مرگ به ایالات متحد بازگشته و کاربرد زور برای تحمیل عقیده، حمله به مردم غیربومی، سرکوب اتحادیه‌ها و حفاظت از قدرت ثروتمندان در کشورهای فقیر جهان جریان دارد. تمام آنها مشخص است. مسلم است که جهانی‌سازی درباره مسئله تجارت نیست. به همان ترتیب که این جهانی‌سازی، کاری برای آزادی بشر انجام نمی‌دهد، بلکه به جای آن نظامی‌تحمیلی را برقرار کرده و فشار طراحی‌شده‌ای را برای موفقیت بیشتر و کنترل استثمار طبقه کارگر برقرار می‌کند. جهانی‌سازان همانند اجدادشان در ۳۵۰ سال قبل، نظر به مالکیت دارند. تمام مسئله تجارت آنها همین است. و به همین دلیل آنها در زمینه‌های اقتصادی وارد می‌شوند و در بخشهای مختلف جهان سرمایه‌گذاری می‌کنند و از تخصیص مبالغ هنگفت ثروت اجتماعی برای [تجهیز] پلیس و سرکوب تهیدستان حمایت می‌کنند.

آنها خواهان سیستمی هستند که دارای قدرت باشد. از امتیازات حمایت کند، ستمگری و نابرابری را محافظت کند. آنها می‌خواهند که این سیستم با یک قدرت مافوق پلیس، دادگاه‌ها،

1. war on drug



زندانیها و زندانبانانی که مقصود اصلی‌شان ایجاد ارباب و کنترل مردم فقیر باشد، مورد پشتیبانی قرار گیرد. آنها خواهان سیستم حاکمیت طبقات هستند. آنجا که پلیس و زندان ابزار طبقه حاکم و سازمان قدرت طبقات داراست.

حدود ۷۵ سال قبل سوسیالیست بزرگ امریکایی، دبز، تمام این اقدامات را به صورت برجسته‌ای بیان کرد. دبز به خاطر رهبری اعتصاب عمومی و تبلیغ وسیع درباره آن، چهار سال زندگی خودش را در پشت میله‌ها گذراند. اما زندان نتوانست کارهای سیاسی او را متوقف کند. او که زندانی شماره ۹۶۵۳ بود در ۱۹۲۰ به عنوان نامزد ریاست جمهوری امریکا حدود یک میلیون رأی دریافت کرد. در کتابی که پس از فوت او منتشر شد دبز نظرات خود را درباره کاپیتالیسم و زندان چنین بیان کرد:

«... اقلیتی که صاحبان و کنترل‌کنندگان ابزار موجود هستند، خودشان را سرپرست بشر می‌دانند و اکثریت عظیم توده‌های تحت ستم را بردگان خود می‌پندارند. ستون اصلی و نگهدارنده این سیستم استثمار، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری است که به عنوان بت و هاله مقدس جلوه کرده است و هزاران قانون، آن را به اجرا در می‌آورند و هزاران حکم اجرایی به وسیله دادگاه‌ها جهت تنبیه به اصطلاح جنایتکاران در برابر نهادهای مالکیت خصوصی صادر شده است.

بیشتر جنایاتی که تحت قانون، کیفر داده می‌شود و برای آن مردان و زنان به زندان فرستاده می‌شوند به صورت مستقیم و غیرمستقیم مربوط به مخالفت با مالکیت می‌شود. تحت سیستم سرمایه‌داری، آن میزان مسائلی که مربوط به مالکیت و از آن مهمتر، حفظ آن است بسیار بیشتر از آن مسائلی است که مربوط به زندگی بشر است.»